

گفتار سوم - خدا از این اسلام بیزار است

چنانکه گفتیم امروز اسلامی در میان نیست . آن چه در میانست کیش های پراکنده سنی و شیعی و کریمخانی و علی الهی و صوفی و مانند اینهاست که اسلام نامیده می شود . و این دستگاه نه تنها اسلام نیست ، دین هم نیست و خود بی دینیست .

چنانکه در جاهای دیگری گفته ایم دین چیز بیهوده ای نیست و ما از دین هوده ها می خواهیم . دین باید مردمان را بامیغهای جهان و زندگانی آشنا گرداند ، باید آنان را از پراکندگی بازداشته بیک شاهراه در آورد . با این هوده هاست که بدین ارج می گزاریم و آن را برای جهانیان باینده می شماریم . در حالی که این دستگاه نه تنها بمردمان آمیغهایی یاد نمی دهد و آنان را بیک شاهراه نمی کشاند ، بجای آمیغها دلهای پیروان را با گمراهی ها و نادانی ها می آکند و خود پراکندگی میانه آنان می اندازد . دوباره می گویم : این نه تنها دین نیست خود بیدینیست . دین برای آنست که مردمان بچنین نادانیهایی نیفتند و بدینسان از هم نپراکنند . برای آنست که مردمان تا باین اندازه پست و نادان نباشند .

دین برای آنست که مردمان را پیش برد و دینداران باید بهتر و آراسته تر از بی دینان باشند ولی این دستگاه بوارونه آنست ، همه می دانیم که امروز مسلمانان « یا بهتر گویم : سنیان و شیعیان و شیخیان و کریمخانیان و علی الهیان و صوفیان » پست تر و پس تر از دیگران می باشند . چنان که گفتیم در هر کشوری از کشورهای اسلامی مردم بدو گروهند : یکی آنان که از دین رو گردانیده اند و بازادی و سرفرازی و آبادی کشور و رواج دانشها دلبستگی می دارند ، و دیگری آنان که دین « یا بهتر گویم : کیش » را نگه داشته و از غیرت و سرفرازی و از دلبستگی بآبادی کشور و مانند اینها بی بهره می باشند . اینست هوده این دستگاه اسلام نام .

کسانیکه از این دستگاه هواداری می نمایند بگویند چه سودی از آن بدست می آید؟...

اگر بگویند : « آمیغهایی بمردمان یاد می دهد » دروغ گفته اند : شیعیگری یا شیخیگری یا کریمخانیگری یا علی الهیگری یا صوفیگری چه آمیغهایی بمردمان یاد می دهد؟! آیا جز آنست که هر یکی پست ترین نادانیها را در مغزهای پیروان می آکند؟! در میان اینها از همه ساده تر سنیگریست که آلودگی کمتر می باشد ، و ما شش رشته گمراهیهای آنان را « که دیگران نیز در آن همبازند » در آغاز این کتاب یاد کردیم .

اگر بگویند : « مردمان را بخدا شناسی و پاکدلی می کشاند » باز دروغست . امروز انبوه مسلمانان بت پرستند و در کمتر شهریست که یک یا چند گنبدی افراشته نباشد . مسلمانان نام خدا میببرند ، ولی چنان که در آغاز همین کتاب یاد کرده ایم او را بیش از فرمانروای هوسمند و خودکامه ای نمی شناسند ؛ بمانند آن گستاخیهایی که شیعیان و باطنیان و علی الهیان و صوفیان با خدا کرده اند .

اگر بگویند : « آیین آزادگی و گردنفرازی یاد می دهد » باز دروغست و ما وارونه آن را با دیده می بینیم . امروز مسلمانان « آنان که بدین پابستگی نشان می دهند » از زبون ترین و پست ترین توده ها می باشند و چنان که گفتیم آشکاره با آزادگی و جداسری و مردانگی دشمنی می نمایند .

اگر بگویند: «زندگانی را نیکو می گرداند و مسلمانان را در این باره بینا و روشندل می سازد» همچنان دروغست و ما می بینیم مسلمانان نه معنی بازرگانی را می دانند، و نه از معنی کشاورزی آگاهند، و نه خواهان آبادی زمین و فراوانی خواربار می باشند. در این باره هم از دیگران بسیار پسترنند.

بهترین نمونه از زیان این کیشها و از بدیهایی که در پیروان خود پدید می آورد حال ملایانست که پیشوایان دین می باشند. همان بهتر که کسی حال آنان را بسنجد و اندازه تیره مغزیشان باندیشه سپارد. آیا دین برای پروردن چنین کسانی می باشد؟! آیا برای پروردن چنین کسانیست که خدا برانگیختگان بر می انگیزد؟!.

کوتاه سخن: از این دستگاه جز زیان بر نمی خیزد و بی گمان از شوندهای بزرگ بدبختی شرق این دستگاهست.

این خود نافهمی از مسلمانانست که همیشه اسلام نخست را در پیش چشم می دارند و فیروزیهای مسلمانان را در آغاز آن بدیده گرفته از حال خود بیکبار ناآگاهند و آلودگیهای امروزی را هرگز بیاد نمی آورند. دوباره میگویم: این خود نافهمی و گمراهیست.

این نتیجه ندانستن معنی دینست. اینان نمی دانند که دین راه زندگانیتست، و دین هر مردمی همانست که میدارند و بکار می بندند. مثلاً دین ایرانیان امروزی همان شیعیگریست با آلودگیهایش، و این بسیار نادانیتست که ایرانیان سخن از اسلام نخست رانند و خود را بآن بندند. آن اسلام کجا و اینان کجایند؟!.

برای آنکه چگونگی این نافهمی «و یا بهتر گویم: نا آگاهی و نابهوشی» نیک روشن گردد و اندازه زیان آن دانسته شود داستانی یاد می کنم:

ما چون سالهاست از پراکندگیها که میانه ایرانیانست سخن رانده، از راهش بچاره می کوشیم، یک دسته که در برابر ما سر بر افراشته اند و بدشمنی و کار شکنی می کوشند، یکی از آنان در یکی از روزنامه های تبریز گفتارها می نوشت و «اخوت اسلامی» را برخ ما می کشید. از این نوشته مرا بیاد افتاد که در چهل سال پیش، در همان تبریز، دیوانه ای لات و سراپا برهنه بنام «غفار وکیل» میبودی که در بازارها باین سو و آن سو دویدی و با همه لاتی و لختی همیشه سخن از پول و داراک راندی و حساب از هزار تومان و ده هزار تومان رفتی.

بیاد افتاد که در همان تبریز و آذربایجان مسلمانان سه دسته اند: سنی و شیعی و علی الهی «گوران». شیعیان نیز سه دسته اند: شیخی و متشرع و کریمخانی. گذشته از صوفیان که دسته ای دیگر می باشند، و گذشته از بهاییان که از میان شیعیان پدید آمده اند.

بیاد افتاد که این دسته ها خونهای بسیار از یکدیگر ریخته اند و تا آغاز مشروطه بیکبار جدا از هم زیستندی و اکنون که اندک آرامش و آمیزشی در میانست بنام ایرانیگریست و خود نتیجه جنبش مشروطه می باشد.

بیاد افتاد که در همان تبریز در سال ۱۳۳۰ «قمری» هنگامی که روز عاشورا ثقه الاسلام پیشوای شیخیان را بدار زدند متشرعان شادمانیها نمودند و گفته شد که کسانی حنا بدستهای خود بسته اند.

بیاد افتاد که در همان تبریز در همان سال ۱۳۳۰، چون کارکنان نکولا سران آزادیخواهی را گرفته یکایک بدار می کشیدند ملایان و دیگران تلگراف خشنودی و سپاسگزاری باو می فرستادند.

بیاد افتاد که در همان آذربایجان هر زمان که فرصتی بدست گردان افتد رو بدیه های شیعی نشین گزارند و دست بتاراج و کشتار بگشایند . و یکی از آن تاراجها و کشتارها در سال ۱۳۲۰ « شمسی » بود که بدیه های پیرامون ارومی ریختند و پستانهای زنان « یا بهتر گویم : خواهران اسلامی خود » را بریدند . اینها بیاد افتاد و ندانستم بنا آگاهی آن نویسنده و هزاران مانند او بخندم و یا بیدبختی و گمراهی این مردم بگیریم .

سخن بیش از این دامنه نمی دهم : این دستگاه را با اسلام نخست بهمبستگی « بدانسان که پنداشته مسلمانانست » نمی باشد . این دستگاه از آن اسلام بسیار دور است . اینکه می گویند : « باصلش باز می گردانیم » چنانکه گفتیم سخنیست نافهمیده و ناسنجیده . باز گردانیدن این دستگاه بآن اسلام ، بسته بآنست که کسی بهمه گمراهیها که در میان مسلمانانست - از شیعیگری ، باطنیگری ، جبریگری ، خراباتیگری ، فلسفه یونان ، صوفیگری ، علی اللهیگری ، کریمخانگری ، و پس از همه مادیگری - پردازد و با یکایک آنها بکوشش برخیزد و بکنار گرداند ، و از آنسوی معنی قرآن را بدانسان که فهمیده مسلمانان نخست می بوده باز نماید ، و بنیاد دین را چنانکه بوده نشان دهد . از این راهست که می توان دین را باصلش باز گردانید ، و این کار ده برابر دشوارتر از بنیاد گذاری خود اسلامست . زیرا در بنیاد گذاری اسلام تنها با یک گمراهی « که بت پرستی ساده عرب می بود » کوشش رفته و در این کار بایستی با ده گمراهی ریشه دارتر و بزرگتر از آن کوشیده شود . چنین کاری را کسانی « کسان گمراهی » چگونه توانستندی؟! .

آن گاه گرفتم که توانستندی ، مگر مسلمانان گردن گزاردندی؟! مگر نه آنست که پیروان هر کیشی آنرا اصل اسلام میپندارند و هرچه که با کیششان یکی نیست نخواهند پذیرفت ، و چاره جز برانداختن آن کیشها نیست؟! .

باری ، این دستگاه سراپا زیانست و خود نیکی نخواهد پذیرفت . اینست می گویم : خدا از این دستگاه بیزار است . اینست می گویم : این دستگاه باید از میان برخیزد .

این دستگاه اگر بماند همیشه پابند توده ها بوده آنان را از پیشرفت باز خواهد داشت « چنانکه تاکنون بازداشته » . اکنون که در جهان جنبش دانشها رخ داده و جهانیان برای پیشرفت آماده می باشند ، این دستگاه اگر بماند بدبختی را دامنگیر شرقیان گردانیده آنان را برای همیشه در پس خواهد گذاشت .

همین امروز شما می بینید از هر گونه نیکی و سرفرازی چشم می پوشند و خود را بزیر دست بیگانگان میاندازند ، برای آنکه کیشهای خود را نگه دارند . چنانکه گفتیم امروز مسلمانان تنها بآن خرسندند که مسجدها باز باشد . بآدینه و عیدههای اسلامی ارج گزارده شود . در رفتن بمکه و دیگر زیارتگاهها آزاد باشند ، در رادیوها شبان و بامدادان قرآن خوانده شود ، هر چند گاه یکبار یکی از شرق شناسان کتابی در ستایش اسلام و بنیادگزار آن نویسد و بچاپ رساند . یگانه آرمانشان اینهاست ، و با همین چند شرط بزیر دستی هر دولت بیگانه ای خرسند میباشند .

شما می بینید مشروطه یا سررشته داری توده بهترین راه سررشته داری « حکومت » است و امروز بیشتری از توده های پیشرفته از آن سود می جویند و در سایه آن نیرومند گردیده اند . ولی یک مسلمان

« مسلمان بافهم و آگاه » بآن بس میکند که مشروطه را با آیه « و شاورهم فی الامر »^۱ سازش دهد و بخود بالیده چنین گوید : « مشروطه در قرآن نیز هست » .

این خود نمونه ای از کجروی ها و نادانیهای ایشانست . از یکسو مشروطه را تنها سکالشی « مشاوره » پنداشته و ناآگاهی خود را از معنی آن نشان می دهند . از یکسو آیه قرآن را از زمینه خود بیرون میبرند و از چنان گستاخی نمی پرهیزند ، اسلام که سررشته داری را بدست خلیفه « یا اولی الامر » سپرده و فرمانبرداری او را بهمه کس بایا گردانیده این می خواهد پرده بروی آفتاب کشد و بگوید سررشته داری در اسلام نیز در دست توده می بوده .

در همه چیز چنینند و همه سرفرازیها و بهره مندیها را قربانی نگهداری کیشهای خود میگردانند . امروز همه جهانیان از دانش های نو بهره ها می جویند ولی مسلمانان بآن بس می کنند که آیه هایی را از قرآن پیدا کنند و با دانشها سازش داده چنین وا نمایند که آنها در قرآن نیز هست . هر سخن ارجداری که از کسی سرزند ، مسلمانان خواهند گفت آن در قرآن یا در حدیث ها نیز هست .

دین که باید بمردمان راه نماید و نگاهدارشان باشد ، در اینجا کار وارونه شده و اینان ناچارند با پینه زدن و دروغ ساختن دین را نگاهدارند و هر زمان آن را برنگ دیگری اندازند . یکی از کارهای بسیار زشتشان همینست که شما چون بدیهایی را از فلان کیش باز می نمایید و ایراد می گیرید تا می توانند ایستادگی نشان می دهند ، و سپس که از پاسخ درماندند آنها را انکار می کنند . اینست یک آک بزرگ این کیشها آنست که پایه پایداری نمیدارد و هر کسی بدلخواه چیزهایی را میپذیرد و چیزهایی را نمی پذیرد .

داستان اینان داستان آن خانواده سبک مغزیست که در یک عمارت سست پایه و شکسته ای که درها و پنجره هایش کنده شده و خود لانه مار و کژدم و رتیل گردیده نشیمن گرفته اند و پافشاری مینمایند که از آنجا بیرون نیایند ، و شما چون ایراد می گیرید در پاسخ شما می بینید شبانه رفته درها و پنجره های فلان کاخ نو را کنده و با گل مالی بعمارت کهن و بد نمای خود بند کرده اند و آنها را برخ شما می کشند و می گویند : « ببین ، عمارت ما هم در و پنجره دارد » یا می بینی گل بشکافهای دیوارهای شکسته مالیده اند و چنین می گویند : « این دیوارها که شکسته نیست » ! .

شنیدنیست که ده سال پیش که ما تازه بکوشش پرداخته بودیم و از خرد سخن رانده می گفتیم : « دین باید خرد پذیر باشد » ، بسیاری از ملایان بهایهوی برخاسته می گفتند : « ان دین الله لایقاس بالعقول »^۲ . مگر می توان دین را با عقل تطبیق کرد ؟! عقول ما ناقص است و باید معصومی باشد که ما را هدایت کند . بارها نزد من آمده در این باره بگفتگو بلکه بچرخش ، می پرداختند . ولی اکنون که دیگر درمانده اند این بار کسانی باز گشته میگویند : « البته باید دین با عقل موافق باشد . ائمه ما هم آن را فرموده اند ... » گاهی حدیث نیز می آورند : « لما خلق الله العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر فقال بعضی و جلالی بک اعاقب و بک اثیب »^۳ . اینها را می گویند و هیچ بیاد نمی آورند که این دستگاه اسلام نام « یا بهتر گویم : چند

۱- در کار از آنها سکالشی خواه .

۲- دین خدا را با خردها نتوان سنجید .

۳- خدا چون خرد را آفرید باو گفت: پیش آی ، آمد. گفت: پس برو ، رفت. گفت: سوگند بگرامیگری و شکوهم ، با تست که کیفر خواهم داد ، با تست که مزد خواهم داد .

کیش پراکنده» که امروز هست با خرد صد ناسازگاری میدارد، و این درست داستان کندن درها و پنجره های زیبای یک کاخ نو است که در بالا یاد کردیم.

باشد کسانی چنین پندارند که این مردم چون خدا پرست و دیندارند و دلبستگی بدین و نام خدا می دارند از آن روست که این پافشاریها را می نمایند و بنگهداری آن دستگاه اسلام نام میکوشند. ولی این پندار راست نمیباشد و ما آزموده دیدیم که چون با آنها از دین بسیار والاتر و استوارتری که مایه بلندی نام خداست سخن میرانیم نمی پذیرند. بلکه چنانکه گفتیم از هیچ گونه دشمنی و کارشکنی باز نمی ایستند، بلکه بی فرهنگی و پستی نیز مینمایند.

راستی آنست که دلبستگی بدانسته های خود و پافشاری بروی نادانیها و گمراهیها یکی از خوبیهای پستیست که در نهاد آدمیان نهاده شده، و چون روانها بیمار و خردها ناتوان بود این خوی پست نیرو گیرد و کارگر باشد. این است راز آن دلبستگی و پافشاری که ما از مسلمانان می بینیم.

از آنسوی امروز صد هزارها، بلکه هزار هزارها کسان از این دستگاه نان می خورند. ملاها، طلبه ها، روضه خوانها، عشر خوانها، سیدها، پیروان صوفی، درویشان ویلگرد، دعا نویسها در هر شهری گروهی انبوه میباشند. در نجف و کربلا و سامرا و بغداد و مشهد و قم و مدینه و مکه در هر یکی چند هزار تن گرد گنبدها را گرفته و بنام متولی، خادم، زیارتنامه خوان، مجاور مفتخواری میکنند. اینان بنام دین با خوشی می زیند و برتری نیز بمردم می دارند، بلکه برخی شکوه و بزرگی پیدا کرده اند.

چنانکه نوشتیم مجتهدان شیعه، با دروغ و افسانه، دستگاه فرمانروایی برای خود چیده اند و بی تاج و تخت فرمان میرانند و از مردم بنام «مال امام» مالیات میگیرند. سران باطنیان «اسماعیلیان» خود را «مظهر خدا» شناسانیده بجان و داراک پیروان فرمان می رانند. همین دستگاه را سران کریمخانیان در کرمان می دارند.

امروز این دستگاه بدو کار، بسیار میخورد: یکی بکار مفتخواری که بدینسان میلیونها دکان باز کرده اند. دیگری بکار سیاست که دولتهای آزمند این را افزاری برای چیرگی بتوده های شرقی گرفته اند.

از این گذشته در این دین «بویژه در کیش شیعی، در صوفیگری و در مانندهای اینها» راه هوسبازی و خود خواهی بروی هر کسی باز است. هر کسی تواند دلخواه خود را پیدا کند و بنام دین با آن راه رود. یک مرد آزمند تواند از هر راهی که تواند پول گرد آورد و تنها بآن بس کند که کمی بملایان دهد و اندیشه خود را آسوده گرداند. یک مرد تنبل تواند بیکار زید و نان از دسترنج دیگران خورد و نام آن را پارسایی یا درویشی گزارد. یک مرد دولتی بی آرم تواند صد دزدی و ناپاکی کند و با هواداری از دین روی خود را سفید گرداند. یکمرد بد نهاد تواند افزار دست بیگانگان باشد و عنوان آن را دینداری گرداند.

یک دینی که گوهر خود را از دست داده و سامانش بهم خورده بدینسان افزار دست هوسبازان و خودخواهان و بدکاران گردد. در این باره بسخن درازی نیاز است که در اینجا فرصت نیست.^۱

پس از همه اینها، چه این دستگاه اسلام نام و چه مسیحیگری و چه دیگر دین ها، امروز زیان بسیار بزرگی را بجهان می دارند، و آن اینکه در سایه آلودگی با افسانه ها و ناسازگاری با دانشها، و در نتیجه آنکه زمانشان گذشته است، مایه رمیدن مردمان از دین می باشند.

این درد بزرگیست که جهان امروز گرفتار است . چنانکه گفته ایم از زمانی که جنبش دانشها رخ داده مردمان دسته دسته از دین رو گردانیده اند ، و اینان نه تنها از مسیحیگری یا از اسلام یا از جهودیگری ، بلکه از هر گونه دینی گریزان و رمان می باشند . در اندیشه آنان دین جز یک چیز بی بنیادی نیست که در برابر دانشها از میان خواهد رفت ، و در این باره کتابهای بسیار نوشته اند . در حالی که دین یکی از راههای پیشرفت است . در جاهای دیگری^۱ ما این را روشن گردانیده ایم که آدمیان از روزی که بروی زمین پیدا شده اند همیشه رو بسوی بهتری و پیشرفت داشته اند . چیزی که هست پیشرفت آدمی همیشه باید از دو راه باشد : یکی از راه دانشها ، دیگری از راه دین ، وگرنه سودی در دست نخواهد بود . دین یکی از دو راه پیشرفتست و جهانیان بآن نیاز بسیار می دارند .

این زیان از آن دستگاه و از ماندههایش در خور چشم پوشی نیست . اینها مایه بیراهی مردمان می گردند . اینها سنگ راه پیشرفت می باشند . اینها باید از میان برخیزد و جهان از اینها سترده گردد . هیچ گاه نباید بود که برای چند دستگاه بی ارج و بیپا جهان از پیشرفت باز ماند . هیچ گاه نباید بود که آیین خدا دیگر گردد . اینست معنی آنچه می گوئیم : خدا از این اسلام « و همچنین از ماندههایش » بیزار است .



زن ایرانی بزیارت کربلا میرود

۳- این سخن در «ورجاوند بنیاد» در بخش دوم رانده شده ، ولی بهتر از آن دفتر «خدا با ماست» میباشد .